

تحلیل تصویرسازی‌های عاشقانه مشفقی بخارایی با استفاده از مفاهیم نجومی

سید مهدی نوریان^۱

مهرداد چترایی^۲

افسانه بهرامیان^۳

چکیده

عبدالرحمان مشفقی بخارایی از شاعران قرن دهم هجری است که در گفتن انواع شعر سلیقه نیکو دارد. قصاید خوب و غزل‌های مرغوب دارد و شهرت اهاجی کوبنده‌اش نیز با لطافت اشعار غنایی مطبوعش پهلو می‌زند. با این که در روزگار وی دانش‌هایی نظیر رمل و نجوم دیگر چندان مورد توجه نبوده و با ظهور سبک هندی زبان شاعران نیز از اصطلاحات تخصصی علمی دور و به زبان عامه مردم نزدیک شده بود، مشفقی برای تصویرپردازی‌های عاشقانه از مفاهیم نجومی بسیار استفاده کرده است. در شعر وی نه تنها به مفاهیم و واژه‌های نجومی متداول در میان اکثر شاعران مثل طالع و ستاره بخت و نام سیارات سبعة برمی‌خوریم، مضامین و کلمات تخصصی‌تر دانش نجوم همچون ذنب، قدر، قران، شرف، مفهوم دیدن ساعات سعد و نحس را نیز در خلال ابیاتش مشاهده می‌کنیم. با توجه به نحوه استفاده وی از مفاهیم و واژه‌های نجومی و تصاویر هنرمندانه‌ای که با به‌کار گرفتن این مضامین در شعر خود خلق کرده، می‌توان گفت که مشفقی با دانش نجوم تفسیری یا هیأت‌آشنایی کامل داشته و از مفاهیم آن برای بیان عواطف درونی خویش، به‌ویژه در سوز و گدازهای عاشقانه به‌خوبی بهره برده است.

کلیدواژه‌ها: قرن دهم، شعر غنایی، نجوم تفسیری، هیأت، اسطرلاب، عبدالرحمان مشفقی بخارایی.

۱. استاد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول) drmehdinoorian@yahoo.com

۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. m_chatraei@yahoo.com

۳. دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی، واحد نجف‌آباد، دانشگاه آزاد اسلامی، نجف‌آباد، ایران. af_bahramian@yahoo.com

۱. مقدمه

تفسیر و وضعیت سیارات در آسمان و باور به تأثیر او ضاع فلک بر زمین و زمینیان تاریخچه‌ای بسیار کهن دارد. قدما معتقد بودند که جایگاه، نحوه حرکت و چگونگی قرارگیری ستارگان و سیارات در آسمان نسبت به یکدیگر عامل تغییرات جوی و پدیده‌های طبیعی مانند سیل و زلزله، رخدادهای اجتماعی و سیاسی همچون سقوط یا قدرت گرفتن پادشاهان، جنگ‌ها، قحطی و ... هستند و همچنین باور داشتند که تمامی ویژگی‌های هر انسان و اتفاقات مربوط به زندگی او را نیز می‌توان از وضعیت سیارات در لحظه تولد شخص به دست آورد. از این رو در گذشته دانش نجوم تفسیری یا هیأت‌اهمیت قابل توجهی داشت و منجمان از جایگاه والای اجتماعی برخوردار بودند. در بیشتر دربارهای ایران همواره منجمانی حضور داشتند و در موارد مختلف به پادشاهان مشاوره می‌دادند. بنابراین مفاهیم این دانش به ادبیات مکتوب ما و حتی بعضی از واژه‌ها و عباراتش به زبان عامه مردم راه یافت و در بعضی موارد چنان در فرهنگ عامه رسوخ کرد که مثل سایر شد. شاعران فارسی زبان نیز فراوان از اصطلاحات نجوم در اشعارشان استفاده کرده‌اند. از این میان شاعرانی همچون نظامی و خاقانی که به دانش نجوم تسلط داشتند، با استفاده از مفاهیم نجومی ابیات پیچیده‌ای سرودند و دیگر شعرا هم که چندان تبحری در نجوم نداشتند با بهره‌گیری از کلمات و عبارات و مفاهیم این دانش تصاویر بسیار زیبایی در اشعار خود خلق کردند.

حافظ شیرازی در بیت زیر بیان می‌دارد:

از چشم خود پیرس که ما را که می‌کشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست
(حافظ، ۱۳۷۰: ۵۴)

گرچه خواجه شیراز در این بیت، با صدور چنین حکمی، بار گناه عاشق‌کشی را از گردن طالع و ستاره ساقط می‌کند، هم خود او و هم دیگر شاعران، بارها و بارها این مفهوم را در اشعار عاشقانه به کار برده‌اند و هجران و فراق و خشم و عتاب معشوق را به گردش اختران و چرخ کژمدار نسبت داده‌اند. مشفقی نیز به این سنت شاعرانه بشدت پای بند است؛ هرآنچه نیکی و خیر است، در پیوند با معشوق می‌داند و در مقابل هر تلخ‌کامی و مصیبت و رنج و بلائی که در راه عشق متحمل می‌شود، از جانب طالع نامبارک خویش و گردش ناسازگار فلک می‌بیند و تنها گله‌مند است که «روشی نکرد هرگز به مراد من ستاره» (مشفقی، بی تا: ۱۹۷).

مشفقی مضامین بسیار لطیف عاشقانه‌ای را بر اساس همین باور پرورده است. گاهی چنان نگون‌بخت و بی‌طالع است که حتی شایسته عتاب و کینه‌ورزی معشوق هم نیست:

طالعی دارم که گر ناوک به سویم افکنی
نارسیده بر دلم خواهد پشیمان گشت باز
(همان: ۵۱)

و گاه بر پیراهن تن معشوق رشک می‌ورزد و این غیرت و حسد را چنین بیان می‌کند:

به این طالع که دارد از رخت هر صبح پیراهن
عجب نبود که او را در گریبان آفتاب افتد
(همان: ۱۶۷)

در قرون اخیر با این که تحولات علمی و فکری باعث شده عقیده به تأثیر کواکب و به تبع آن به کار بردن واژگان دانش نجوم در ادبیات کمرنگ شود، همچنان ردپای مفاهیم نجومی کم و بیش در آثار بعضی از شعرا و نویسندگان دیده

می شود. مشفقی بخارایی از آن دسته شاعرانی است که به نظر می رسد با دانش نجوم آشنا بوده و در بیان اشعارش از اصطلاحات نجومی بهره گرفته است.

۱،۱ بیان مسأله

بررسی آن دسته از ابیات اشعار مشفقی که در آنها از مفاهیم نجومی بهره برده، موضوع پژوهش حاضر است. بر آنیم تا با یافتن و بررسی این ابیات به میزان آشنایی و اشراف شاعر به دانش نجوم پی ببریم. درک درست و دقیق اشعار هر شاعر مستلزم آن است که هم از ویژگی های زبانی او آگاه باشیم و هم ابزارهای مورد استفاده وی را در سرودن شعر بشناسیم. یکی از این ابزارها آن دسته از علوم و دانش هایی است که شاعر بدانها کم و بیش احاطه داشته و خواه ناخواه برای بیان مقاصد خود در اشعارش عبارات و مفاهیمی را از آن دانشها وام گرفته است. نوع نگرش شاعر به مفاهیم وام گرفته شده از دانش های دیگر و نحوه به کارگیری آنها در بیان اشعار، ما را به جهان فکری وی نزدیک تر کرده، درک بهتری از ابیات و تصاویر شاعرانه برآمده از ذهن شاعر را میسر می کند. از این رو بررسی ابیات نجومی اشعار مشفقی نیز ما را به جهان فکری او نزدیک تر و مفاهیم و تصاویر مورد نظر وی را در اشعارش روشن تر می کند، در نهایت شناخت کامل تری از شاعر و درک عمیق تری از اشعار وی را سبب می شود.

۲،۱ اهداف پژوهش

هدف از این پژوهش شناسایی ابیات نجومی اشعار مشفقی، طبقه بندی، بررسی و واکاوی آنهاست. از این رهگذر معانی این دسته از ابیات دقیق تر و کامل تر بیان می شود و سطح آگاهی شاعر از دانش نجوم و نوع نگاه وی به آن، و میزان و نحوه به کارگیری مفاهیم این دانش در بیان عواطف شاعر مشخص می گردد.

۳،۱ پیشینه پژوهش

از آنجا که دیوان اشعار مشفقی تا کنون تصحیح نشده و به چاپ نرسیده، پژوهشی بر اشعار وی صورت پذیرفته است و به طور خاص اثری که به بررسی عاشقانه های وی از منظر دانش نجوم پردازد، یافت نمی شود. پس بر آن شدیم طی این پژوهش به این مسأله پردازیم.

۴،۱ روش پژوهش

این پژوهش به روش اسنادی و با شیوه توصیفی - تحلیلی انجام گرفته و در آن از منابع و امکانات کتابخانه ای استفاده شده است.

۲. بحث

در ادامه پس از شرح مختصری درباره عبدالرحمان مشفقی بخارایی و معرفی اجمالی دانش نجوم، به ابیات وی با موضوع نجوم می پردازیم. این ابیات از کامل ترین نسخه خطی دیوان شاعر که به دست نگارنده تصحیح شده است (بهرامیان و همکاران، ۱۴۰۰: ۵۴-۳۹)، انتخاب شده اند.

۲،۲ مشفقی بخارایی

مولانا عبدالرحمان مشفقی مروی بخارایی، شاعر و طنزپرداز قرن دهم هجری، در سال ۹۴۶ هجری قمری در بخارا دیده به جهان گشود (ر.ک: احراف، ۱۹۵۹: ۸). در کودکی از نعمت والدین محروم گشت و با حمایت های شخصی از هنرمندان بخارا به مکتب و مدرسه رفت. در مدرسه با شعر آشنا شد و به آن روی آورد. مشفقی پس از دوران تحصیل برای کسب معاش، در سن ۲۶ سالگی از بخارا به سمرقند کوچ می کند ... و در آنجا کتابدار سلطان سعید می شود. (ر.ک: به نقل از احراف، ۱۹۵۹: ۱۰). خواجه حسن نثاری معاصر مشفقی در تذکره مذکور احباب آورده است که «مشفقی از شاعران پرزور

مشهور است. در گفتن انواع شعر سلیقه نیکو دارد، قصاید خوب و غزل‌های مرغوب دارد و در هجا گفتن به طوری دقت می‌نماید که از جاده تقریر بیرون است» (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۷۱). وی در سال ۹۸۵ هجری قمری راهی هندوستان می‌شود (ر.ک: احرار، ۱۹۵۹: ۱۲) و با اکبرشاه گورکانی ملاقات می‌کند. ذبیح الله صفا وی را در زمره شعرای دربار جلال الدین اکبر گورکانی نام می‌برد (ر.ک: صفا، ۱۳۷۳، ج ۵: ۴۵۸). وی پس از بازگشت به وطن عنوان ملک الشعرا را دربار عبدالله خان شیبانی را کسب کرد. در حدود سال ۹۹۶ هجری قمری به رحمت حق پیوست و در بخارا مدفون شد.

وی علاوه بر توانمندی قابل توجه در سرودن قصاید و غزلیات زیبا و محکم در مطایبه و سرودن اشعار طنز نیز زبانزد بوده است. در مقدمه کتاب لطیفه‌های تاجیکی آمده است که «لطیفه‌های تاجیکی دو قهرمان اساسی و برجسته دارند. یکی از آن‌ها ملا نصرالدین یا خواجه نصرالدین مشهور است... قهرمان دوم ملأ مشفقی است که یک سیمای معین و نمایان ادبیات عصر ۱۶ میلادی (تاجیک) می‌باشد» (دهاتی، ۱۹۵۸: ۳-۴).

آثار به جای مانده از مشفقی عبارتند از: دیوان قصاید، قطعات، ترجیع‌ها، ترکیب‌ها، مخمس‌ها، رباعیات، و مثلثات (که ابتکار خود اوست)، دیوان غزلیات، دیوان مثنوی‌ها (ساقی‌نامه و گلزار ارم) و دیوان مطایبات. مشفقی در دوران اوج مکتب وقوع و اوایل سبک هندی می‌زیست و دیوان قطور او شامل اشعاری به سبک‌های هندی، وقوع، عراقی و خراسانی است.

۳،۲. شعر و نجوم

دانش نجوم که آن را با نام‌های هیأت، نجوم تفسیری، نجوم احکامی، و آسترولوژی نیز می‌خوانند، عبارت است از تفسیر تأثیرات سیارات و ستارگان بر اوضاع زمین و زندگانی انسان‌ها. نظامی عروضی در چهار مقاله چنین آورده است: «اما علم هیأت [علمی است] که شناخته شود اندر او حال اجزاء عالم علوی و سفلی و اشکال و اوضاع ایشان و نسبت ایشان با یکدیگر...» (نظامی عروضی، ۱۳۳۱: ۸۶). این علم در گذشته بسیار مورد توجه بوده تا جایی که منجمان حضور پررنگ و اثرگذاری در دربارهای پادشاهان داشتند و اشعار نجومی نیز در ادب فارسی حضور داشته است. منظور از اشعار نجومی ابیاتی است که در آن‌ها اصطلاحات علم نجوم به کار رفته است.

۳،۲،۱. نجوم در اشعار مشفقی بخارایی

با این که در عصر مشفقی، برخلاف قرون پنجم، ششم و هفتم که استفاده از مفاهیم علوم و دانش‌های گوناگون در شعر رواج داشت، دانش‌هایی نظیر رمل و نجوم دیگر چندان مورد توجه نبوده و با ظهور سبک هندی زبان شاعران نیز از اصطلاحات تخصصی علمی دور و به زبان عامه مردم نزدیک شده بود، مشفقی در اشعارش از مفاهیم نجومی بسیار استفاده کرده است. در شعر وی نه تنها به مفاهیم و واژه‌های نجومی متداول در میان اکثر شاعران مثل طالع و ستاره بخت و نام سیارات سبعة برمی‌خوریم، مضامین و کلمات تخصصی‌تر دانش نجوم همچون ذنب، قدر، قران، شرف، مفهوم دیدن ساعات سعد و نحس و... را نیز در خلال ابیاتش مشاهده می‌کنیم. با توجه به نحوه استفاده وی از مفاهیم و واژه‌های نجومی و تصاویر هنرمندانه‌ای که با به کار گرفتن این مضامین در شعر خود خلق کرده، می‌توان گفت که مشفقی با دانش نجوم تفسیری یا هیأت‌آشنایی کامل داشته است.

درباره آگاهی وی از دانش نجوم خواجه سید حسن نثاری بخاری در مذکر احباب آورده است که «... و در علم نجوم و رمل وقوفی اظهار می‌کند و در این ایام کوكب طالعهش در نطق سعادت از هبوط به صعود حرکت کرده...» (نثاری بخاری، ۱۳۷۷: ۲۷۱).

ابیات نجومی دیوان مشفقی را می‌توان به دو دسته عمده طبقه‌بندی کرد: دسته اول ابیاتی که در آن‌ها با به کار بردن واژه ماه یا خورشید و یا معادل‌های معنایی آن‌ها تنها به معشوق یا ممدوح خود اشاره کرده و آنان را از لحاظ زیبایی چهره به

ماه یا خورشید مانند کرده و یا با فراتر نهاده و روی محبوب را زیباتر و نورانی‌تر از ماه و خورشید و مایه شرمساری شمس و قمر دانسته است (تشبیه تفضیل). مثل بیت زیر که در آن روی معشوق را از لحاظ زیبایی و نورانی بودن به ماه مانند کرده است:

رخت ز نور لطافت به حسن ماه رسید به عمر سرو رساند خدای سال تو را

(مشفق، بی تا: ۱۳۲)

و یا این بیت که در آن روی محبوب را به خورشید تابان تشبیه کرده است:

تو چون خورشید تابانی و افزون‌تر ز هر افزون منم چون ذره سرگردان و از هر کم‌تری کم‌تر

(همان: ۲۷۱)

و یا این رباعی که در آن هم ماه و هم خورشید را در برابر معشوق خود کم و کم مقدار می‌داند:

آن گل که دمید سبزه بر لاله او شد ماه شب چارده در هاله او
خورشید که باشد که به او لاف زند یک روزه ماه من و صد ساله او

(همان: ۲۰۲)

این تشبیه چهره معشوق یا ممدوح به ماه یا خورشید تشبیهی بسیار پرکاربرد است و تقریباً همه شاعران آن را به کار برده‌اند به گونه‌ای که به ادبیات عامه و کلام معمول فارسی‌زبانان هم وارد شده است.

اما دسته دوم ابیاتی هستند که در آن‌ها واژه‌های نجومی اعم از ماه و خورشید و نام بروج و اصطلاحات خاص هیأت نظیر شرف و هبوط و ... به گونه‌ای به کار رفته که برای تعبیر و تفسیر صحیح بیت و رسیدن به منظور شاعر نیاز است به دانش نجوم و احکام آن مراجعه شود. بدیهی است وجود چنین ابیاتی نه تنها چیره‌دستی شاعر در بلاغت و سرودن شعر را نشان می‌دهد، گواهی بر میزان آشنایی شاعر با دانش نجوم نیز هست.

در ادامه این بخش ابیات نجومی دیوان مشفق بخارایی را به تفکیک اصطلاحات نجومی به کار رفته در آن‌ها بررسی می‌کنیم.

۱،۱،۳،۲. زایچه

بر اساس آنچه در مفاتیح‌العلوم آمده، «زایچه صورتی مربع یا مدور است که برای تعیین مواضع ستارگان در فلک می‌سازند تا در هنگام اظهار نظر در مولد یا غیر آن در آن پنگرند» (خوارزمی، ۱۳۴۷: ۲۰۹).

مشفق در بیت زیر به زایچه و طالع اشاره کرده است:

گر نهد قاعده‌ای مدت عمر تو بیان ورکشد زایچه‌ای طالع جاه تو مقال

(مشفق، بی تا: ۲۸)

۲،۱،۳،۲. طالع و ستاره بخت

طالع مشهورترین واژه نجومی است و به گفته ابوریحان بیرونی «آن بود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه البروج» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۰۵). طالع در لغت به معنی برآینده و طلوع کننده است و منظور از آن «جزوی است از منطقه البروج که در وقت مفروض در افق شرقی باشد. اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود آن را طالع مولود یا طالع آن شخص گویند» (مصفی، ۱۳۸۸: ۷-۴۸۶). و ستاره مرتبط با طالع را ستاره طالع یا ستاره بخت یا کوکب بخت می‌گویند. «سعد بودن طالع و ستاره آن نیکبختی به دنبال دارد و بدطالعی و نحوست ستاره طالع شوربختی و تلخکامی به بار می‌آورد.»

(همان: ۴۸۷) در شعر فارسی بر اساس همین باورها طالع فراوان آمده و به سعد و نحس بودن آن اشارات بسیار شده است. طالع سعد، طالع قوی، طالع منحوس و ... نشانه توجّهی است که شاعران بزرگ فارسی به طالع و تأثیر آن داشته‌اند. شاعر در بیت زیر اشاره می‌کند که طالعی چنان ندارد که یار با او مهربانی کند و بی‌مهری محبوب را از بدطالعی خویش می‌داند:

من که باشم ماه من تا مهربان بینم تو را
طالعی باید که با خود آن‌چنان بینم تو را
(مشفقی، بی تا: ۱۴۰)

و گاه این بدطالعی چنان دامن‌گیر است که حتّی رخصت نمی‌دهد که خاک رهگذار معشوق شود:
گیرم رهی که افتم بر خاک رهگذارت
از طالعی که دارم افتم به راه دیگر
(همان: ۲۳۳)

و باز طالع از این هم ناسازگارتر تواند بود. چنان‌که حتّی اجل را پشیمان می‌کند تا عاشق مهجور همچنان در هجر بسوزد:
اجل آمد که خلاصی دهد از هجر مرا
بود بی‌طالعی من که پشیمان شد و رفت
(همان: ۱۴۵)

در این بیت هم می‌گوید بخت و طالع خوبی ندارد و به همین خاطر است که روی چون ماه یار خانه تاریکش را روشن نمی‌کند:

نیست طالع که شبی کلبه تار یک مرا
مه روی تو صفا آرد و پر نور کند
(همان: ۱۶۷)

بیت زیر هم مضمون مشابهی دارد:

به گشت شب برآیی همچو ماه و من به این طالع
به رویت چشم نتوانم گشاد از دود یارب‌ها
(همان: ۱۳۵)

او گاه درباره سرگشتگی و حیرانی خود از دور زمان و رخدادهای آن سخن می‌گوید و آن را با ستاره طالع خود مرتبط می‌داند. در بیت زیر اظهار می‌کند که نمی‌داند کدام ستاره در طالع او نشسته که چنین اتفاقات حیرت‌انگیزی را سبب می‌شود:

روز و شب سرگشته می‌دارد مرا دور فلک
کس نمی‌داند که در طالع چه کوب داشتم
(همان: ۲۴۶)

مشفقی گاه به گونه‌ای دیگر به مسأله بخت و طالع خود می‌پردازد و ناراحتی و درد خود را نه از بخت و طالع و ستاره و ماه بلکه از بی‌مهری یار می‌داند و می‌گوید:

از مهر و مه چه ناله کنم جان من توئی
دردی که دارم از دل نامهربان توست
(همان: ۱۳۹)

مشفقی در بیت دیگری اشاره می‌کند که آنچه از گردش افلاک و طالع و تأثیر ستارگان به ما می‌رسد، گذراست و این ناپایداری و گذرا بودن حوادث زمانه را به عبور اسب معشوق خود تشبیه کرده است. در این بیت اگرچه کلمه طالع یا بخت و اقبال و مانند آن‌ها نیامده است، منظور شاعر از سیر ماه و اختر همان تأثیر سیارات بر رخدادهای زندگی فرد و یا به

معنای بخت و اقبال است که نصیب شخص است. همچنین این بیت را می‌توان گواهی بر قائل بودن مشفقی به نجوم و تأثیر سیارات دانست:

ز سیر ماه و اختر هرچه آید در گذر باشد
به گوش جانم از نعل سمنندت این ندا آمد
(همان: ۲۱۹)

در بیت زیر شاعر مَهر نامۀ حاوی خبر هجرت یارش را ستارۀ بخت سیاه خود خوانده است. از نظر مشفقی هجران یارش به خاطر سیاه‌بختی و بداقبالی او است. این بیت هم علاوه بر تصویر شاعرانه‌ای که از ستارۀ بخت ترسیم می‌کند، می‌تواند شاهدی باشد بر اعتقاد مشفقی به تأثیر طالع و ستارۀ بخت و به طور کلی زایچۀ نجومی در زندگی انسان. نامه‌ای که رقم هجر مه من باشد
مهر او کوکب بخت سیه من باشد
(همان: ۱۵۸)

۳،۱،۳،۲. سیارات و بروج فلکی

مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده زایچۀ نجومی در نجوم تفسیری عبارتند از: بروج دوازده‌گانه دایره البروج که عبارتند از حمل، ثور، جوزا، سرطان، اسد، سنبله، میزان، عقرب، قوس، جدی، دلو و حوت؛ و سیارات سبعة که عبارتند از ماه، عطارد، زهره، خورشید، مریخ، مشتری و زحل. بیشتر این نام‌ها را در ابیات مشفقی می‌توان یافت.

بیت زیر به ماه و حرکت ظاهری آن در آسمان اشاره دارد. شاعر هلال ماه را قاصدی می‌داند که به امر ممدوحش در آسمان از مغرب به مشرق می‌رود. تصویر سازی این بیت بسیار زیبا و ظریف است. قمر ابتدای ماه که به صورت هلال است، در مغرب قابل مشاهده است. قاصد بر اثر راهپیمایی مداوم، پایی ترک خورده دارد و هلال نیز ماه کم نوری است که به شکل شکاف و ترک کف پاست. اما پس از طی چهارده روز که ماه به شکل بدر طلوع می‌کند و در مشرق دیده می‌شود، گویی آن ترک پا موم روغنی از نور مهتاب طلی کرده و بهبود یافته و اکنون صاف و نورانی شده است:

هلال پیک که زد موم روغن از مهتاب
به امر اوست که از باختر به خاور شد
(همان: ۲۹)

در دو بیت زیر باز با استفاده از موقعیت‌های ماه و حرکت ظاهری آن که در بیت قبل به آن اشاره شد، تشبیه و تصویر زیبایی خلق شده است. در بیت نخست ساغر نقره‌ای آب زلال در درخشندگی به ماه بدر در زمان طلوعش تشبیه شده است اما بیت دوم می‌گوید که اگر تصویر صورت زیبارویی در این جام منعکس گردد، دیگر آن ماه در برابر این زیبارو ماه بدر نیست و همچون هلال کم نوری است که در کنار خورشید است و در مقابل زیبایی و نور خورشید، ضعیف و کم‌نور و ناپیداست. در شب‌هایی که ماه هلال است، پیش از غروب خورشید ماه در مغرب آسمان است اما در نور خورشید دیده نمی‌شود تا زمانی که خورشید غروب کند. واژه زهره در بیت دوم نیز به ایجاد تناسب هرچه بیشتر ابیات کمک کرده است.

این ساغر سیمین پر از آب زلال
چون زهره‌جبینی فکند عکس در او
ماهی است که طالع شده از اوج کمال
خورشید برآورد سر از جیب هلال
(همان: ۲۰۲)

در بیت بعد به زهره و این تصور باستانی که زهره خنیاگر و نوازنده آسمان است اشاره دارد. زهره بر منبر آسمان خطبه‌ی جاه و جلال ممدوح شاعر را می‌خواند:

به پای خطبه‌ی جاه تو در ممالک قدس
به دست زهره چنگی سما چه منبر شد
(همان: ۲۹)

بهرام یا مریخ سیاره دیگری است که مشفقی در بیت زیر بدان اشاره کرده است. در نجوم تفسیری بهرام خدای جنگ است و نشانه دلیری، و ثریا بلندمرتبه است:

ثریا جناب است و بهرام صولت ثوابت سپاه است و سیاره لشگر

(همان: ۵۴)

بیت بعد به زحل اشاره دارد. زحل در لغت به معنی دور گشتن و دوری گزیدن است و تا پیش از کشف اورانوس، نپتون، و پلوتون زحل را دورترین سیاره در منظومه شمسی می‌دانستند. در هیأت، مظهر بلندی و صبر است. شاعر ممدوح را چنان بلندمرتبه و صبور می‌بیند که اگر قدر و منزلت و حلم و صبر او پا بر افلاک بگذارد، مرکز زحل در برابرش همچون مرکز زمین پست و بی‌قدر می‌شود.

قدر او گر قدم حلم بر افلاک نهد مرکز دایره خاک شود ناف زحل

(همان: ۵۳)

در بیتی که در ادامه می‌آید دو لغت ترازو و حمل ذکر شده است. دو برج فلکی که در دایره البروج روبه‌روی هم قرار دارند و تیر پیکان سپاهیان ممدوح چنان بلندپرواز و قدرتمند است که در فلک پرآن شده و صورت فلکی ترازو را به صورت فلکی حمل دوخته است. اما از نظرگاهی دیگر می‌توان ترازو را صورت فلکی میزان در نظر نگرفت و چون در لغت نامه دهخدا عبارت ترازوی پولادسنجان را کنایه از نیزه و سنان مبارزان دانسته و چنین توضیح داده که ترازوی پولادسنج ترکیبی توصیفی است و در آن ترازو کنایه از نیزه است که صورت ترازو دارد، چراکه در وسط آن جای قبض می‌باشد و هر دو طرف آن مانند دو کفه ترازوست (ر.ک: لغت‌نامه دهخدا؛ ذیل واژه ترازو) پس می‌توانیم ترازو را مطلقاً به معنی نیزه در نظر بگیریم و بگوییم تیر سپاهیان ممدوح چون شاهینی بر آسمان رفته و پیکان آن بر آن صورت فلکی حمل نشسته است. در این بیت تیر (اگر به معنای عطار باشد) و شاهین که نام دیگر صورت فلکی نسر طائر است در کنار واژه‌های ترازو و حمل تناسب زیبایی ایجاد کرده است. ضمن آن که خود «ترازو هم نام عامیانه صورت فلکی نسر طائر است» (مصفی، ۱۳۸۸: ۱۳۲).

در عین حال این بیت تصویری از این مثل عربی مجسم می‌کند که: «کل شاة برجلها ستناط»

تیر پیکان سپاهش به فلک چون شاهین رفته پرآن [و] ترازو شده بر آن حمل

(مشفقی، بی تا: ۵۲)

در بیت زیر به برج دو پیکر یا به عبارتی صورت فلکی دو پیکر اشاره شده است. ابوریحان صورت فلکی جوزا یا توأمان را «همچون دو کودک به پای ایستاده که هر یکی دست بر گردن دیگری پیچیده دارد» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۹۰) توصیف کرده است. مشفقی در این بیت به شکل صورت جوزا که دو تکه است نظر داشته و می‌گوید که اگر شمشیر ممدوحش به آسمان برسد هر پیکر یا جرم آسمانی را همچون صورت جوزا به دو نیم می‌سازد:

گر به افلاک رسد قائمه شمشیرش جرم هر پیکر از او رنگ دوپیکر گیرد

(مشفقی، بی تا: ۴۹)

سنبله یا خوشه‌گندم، برج ششم دایره البروج است که صورت آن به شکل «زنی دامن فروانداخته و دست چپ او آویخته و دست راست برداشته و به آن خوشه‌ای گرفته» (گنابادی، ۱۳۳۸: ۳۷) توصیف شده است. به نظر می‌رسد مشفقی بافه گیسوان یار را به خوشه‌گندمی که در دست صورت فلکی سنبله است، مانند کرده و ماه روی محبوب را در میان گیسوانش به قمر که در برج سنبله قرار بگیرد، تشبیه کرده است:

موی مشکین به سر از ناز پریشان کردی قمر حسن تو در سنبله کاکل شد
(مشفقی، بی تا: ۲۵۸)

شاعر همچنین در وصف مرکب ممدوح به زبان مبالغه کاکل پریشان توسن او را از بین برنده قدر و قیمت خوشه سنبله توصیف می‌کند:

توسنش سنبل کاکل چو پریشان سازد خوشه سنبله چرخ نیرزد به دو جو
(همان: ۱۹۵)

در بیت زیر هم به صورت‌های فلکی جوزا و سنبله و هم به ماه و ثریا (خوشه پروین) اشاره شده است. کاکل اسب به سنبله، نعلش به هلال ماه، و میخ‌های نعل به ستارگان خوشه پروین تشبیه شده‌اند:

لامکان زین و عنان محور [و] جوزا فتراک سنبله کاکل و مه نعل و ثریا مسمار
(همان: ۱۷)

اما نکته مهم در بیت فوق جوزا است. شاعر تسمه یا دوال زین اسب را به جوزا مانند کرده که به نظر وجه شبهی با صورت فلکی توآمان یا دوپیکر یا جوزا که بیشتر بدان اشاره کردیم ندارد. مسأله این است که طبق آنچه در آثار الباقیه آمده نام‌های بروج در زبان خوارزمیان موافق صورت‌هایی است که بروج را نشان می‌دهند، و آنان نام جوزا را برای توآمان گذاشته‌اند در حالی که جوزا در اصل نام صورت فلکی جبّار یا شکارچی است که به شکل مردی است با شمشیر یا تیر و کمان در دست که سه ستاره روشن در یک خط کمربند معروف آن را تشکیل می‌دهند (ر.ک: بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۷۲). در شعر فارسی جوزا و توآمان و دوپیکر نام‌های مشترکی است هم برای صورت جبّار و هم برای دوپیکر و تشخیص میان آن دو مشکل است مگر با وجود قرینه‌ای مانند کمربند و حمایل و کمر ترکش به معنی نطق الجوزا یا منطقه الجوزا که مخصوص صورت جبّار است» (مصفی، ۱۳۸۸: ۱۶۸) مثل این شعر از حافظ:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم
(حافظ، ۱۳۷۵: ۶۷۹)

بیت بعد با اشاره به نام برج عقرب به مسأله‌ای تقویمی اشاره دارد. این که وقتی عقیق مهر یا خورشید در برج عقرب است، فصل سرما تمام زمین را فرامی‌گیرد. خورشید در بخشی از ماه‌های آبان و آذر در تقویم خورشیدی در این برج قرار دارد:

عقیق مهر چو در بند چرخ عقرب ماند سواد دهر به زیر نگین سرما شد
(مشفقی، بی تا: ۱۳)

۴،۱،۳،۲. ستارگان

علاوه بر سیارات سبعة تعدادی از ستارگان معروف آسمان هم مورد توجه شاعران بوده‌اند که از میان آن‌ها سهیل، سها، سماک راح و خوشه پروین، که یک مجموعه ستاره است، در اشعار مشفقی به کار رفته است.

سماک راح ستاره‌ای در صورت فلکی عواست. آن را نیزه‌دار خوانند و نگهبان شمال یا نگهبان آسمان می‌دانند. در این بیت صاعقه آسمان به نیزه سماک تشبیه شده است و می‌گوید که پس از صاعقه، صحن چمن محل طلوع خوشه پروین می‌شود. به عبارتی دانه‌های باران را که پس از رعد و برق بر چمن می‌بارند، به ستارگان ثریا مانند کرده که درخشان اما بسیار ریز هستند. ثریا با باران ارتباط معنایی دیگری نیز دارد. «در طلوع ثریا به زعم اعراب باران می‌بارد» (مصفی، ۱۳۸۸: ۱۰۲).

سماک رامح برق از هوا طلوع نمود
 ز ژاله صحن چمن مطلع ثریا شد
 (مشفقی، بی تا: ۱۳)

در بیت بعد باز هم از ثریا می‌گوید و مفتی صدر فلک، مشتری است:
 مفتی صدر فلک را به جهانبانی او
 نقش توقیع ثریاست به فتوی کمال
 (همان: ۲۸)

ستاره‌ها از دیگر اجرام آسمانی مورد توجه و اشاره مشفقی است که بنا بر آنچه در لغت‌نامه دهخدا آمده، ستاره‌ای معروف است در بنات‌النعش و ستاره‌ای است ریزه و بسیار خفی نزدیک کوکب دوم از دو کوکب ذنب دب اکبر و نور چشم را بدان امتحان کنند (لغت‌نامه: ذیل سها).

در بیت زیر منظور از قطب، ستاره قطبی است که «ستاره‌ای است بین جدی و فرقدین که مدار فلک بر آن است و قبله را نیز بدان می‌شناسند» (مصفی، ۱۳۸۸: ۵۹۳). این ستاره از دیرباز برای جهت‌یابی مورد توجه بوده است و در بیت زیر به همین ویژگی هدایتگری آن اشاره شده است. از طرفی سها برخلاف ستاره قطبی بسیار کم نور است. مشفقی از این موضوع استفاده کرده و گفته اگر از هدایت و راهنمایی مرشدی بهره‌مند شدی، به انانی که از نور هدایت بی‌نصیبند، بهره‌ای برسان:

ز نور قطب هدایت چو بهره‌مند شوی
 عطیه‌ای به در خلوت سها برسان
 (مشفقی، بی تا: ۳۸)

در بیت زیر باز هم نام سها و قطب آمده است اما قطب در این بیت بهتر است به معنای قطب کره سماوی در نظر گرفته شود. از نظر مشفقی اگر قطب آسمان حمله سپاه ممدوح وی را به خواب ببیند، از هول و اضطراب دچار تبخال می‌گردد. سهادر این بیت که نقطه‌ای کم‌نور در حوالی دایره قطبی آسمان است، به تبخال مانند شده است:

حمله خیل سپاهش قطب اگر بیند به خواب
 بر لبش تبخاله پیدا از سها خواهد شدن
 (همان: ۵۶)

در بیت بعد هم باز مشفقی با استفاده از دو واژه سها و قطب، تصویری بدیع و مبالغه‌ای شدید در مدح ممدوح خود ترسیم کرده است. قطب آسمان سها را همچون مهمیزی بر تن اسطربلاب می‌زند تا از خطرگاه جلال و حشمت ممدوح دور شود. باید توجه داشت که معنای دیگر قطب نیز که «میخی است بر دیواره‌های اسطربلاب و قسمت‌های عنکبوت اسطربلاب را به هم وصل می‌کند و از حجره اسطربلاب نیز می‌گذرد» (مصفی، ۱۳۸۸: ۵۹۳) با این بیت سازگار است:

قطب مهمیز سها بر فرس اسطربلاب
 تیر سازد که گریزد ز خطرگاه جلال
 (مشفقی، بی تا: ۲۸)

در بیتی دیگر از موضوع فاصله بسیار زیاد سها از زمین استفاده می‌کند. به نظر وی به سختی ممکن است که حتی سها با تمام دوری‌اش از زمین بتواند از دست ظلم برهد:

مشکل که نوک ناوک اخترشکاف ظلم
 بر ذروه سپهر سها را امان دهد
 (همان: ۵۵)

ستاره مشهور دیگری که مشفقی در اشعار خود بدان اشاره می‌کند، سهیل است. سهیل ستاره‌ای است در صورت فلکی سفینه و «بعد از شعرای یمانی از درخشنده‌ترین کواکب ثابت به شمار می‌رود» (مصفی، ۱۳۸۸: ۴۱۸). شاعر در بیت زیر از همین صفت درخشندگی سهیل استفاده کرده و چانه یار را چون سهیل درخشان و روشنایی‌بخش دیده خود می‌داند:

می‌کند در شب غم دیده من تاریکی
روی ماهی و سهیل ذقنی می‌باید
(مشفق، بی تا: ۱۶۵)

در بیت زیر نیز که درباره اسب ممدوح سروده می‌گوید که زحل از پرتو نور سهیل برای اسب ممدوح افسار فراهم می‌کند:

کیوان برای توسن زرین لجام او
از لمعه سهیل ادیم عنان دهد
(همان: ۵۵)

۵،۱،۳،۲. شرف سیاره

شرف در لغت به معنای بلندمرتبگی و بزرگواری است. ستاره‌شناسان قدیم هر یک از سیارات را مشمول سه حالت شرف و هبوط و وبال می‌دانستند. این حالات به بروج دوازده‌گانه بستگی دارد؛ بدین معنی که سیارات در بعضی از این بروج حالت شرف و در بعضی دیگر حالت هبوط و در پاره‌ای وبال دارند. شرف، علو شأن و تسلط و کمال تأثیر ستاره است و ستاره در این حالت مانند پادشاه مقتدر و معزز و نامبرداری است که بر تخت سلطنتش تکیه زده و در کمال قدرت و توانایی است. نوزادانی که در هنگام شرف یکی از ستارگان زاده شوند، طالع نیکو و مبارک دارند و در زندگانی سعید و خوش‌بختند. «این برج‌هایی است که ستارگان را همچنان است چون ملکان را نشستگاه و جایگاه عز و در این برج‌ها نامدار و بلند همی‌گردند» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۹۷).

از نظر مشفق هنگامی که محبوب پای خود را در رکاب می‌گذارد و بر اسب سوار می‌شود، زین اسب چنان منزلتی می‌یابد که گویی به جایگاه شرف خورشید رسیده است. در هیأت، خورشید در برج حمل در شرف است و خورشید در شرف بسیار قدرتمند و بزرگ‌مرتبه در نظر گرفته می‌شود:

به عزم جلوه قدم در رکاب نه که رسد
به دولت شرف آفتاب خانه زین
(مشفق، بی تا: ۲۵۰)

بارگاه ممدوح شاعر چنان والامرتبه است که خورشید برای رسیدن به آن جایگاه چشم خود را مثل حلقه دق‌آلباب به در بارگاه دوخته است. شرف در این بیت هم به معنای شرف حضور یافتن است، هم اشاره دارد به این که بارگاه ممدوح همچون بیت‌الشرف شمس است که ورود خورشید به آن مایه بلندمرتبگی خورشید می‌شود:

برای شرف بر در بارگاهش
نهد چشم خورشید چون حلقه بر در
(همان: ۵۴)

از نظر مشفق گوشه بام حرم معشوق مانند برج شرف خورشید یا همان برج حمل است که خورشید در آن بهترین جایگاه را دارد و «صفر نشانه برج حمل است» (مصفی، ۱۳۸۸، ۲۱۰) و پای کبوتر همچون زره حلقه حلقه است. از طرفی کبوتر فلکی خورشید است پس اینجا هم کبوتر می‌تواند استعاره از خورشید باشد:

بهر برج شرف گوشه بام حرمش
صفر شکل زره پای کبوتر گیرد
(مشفق، بی تا: ۴۹)

در این بیت ممدوح خود را به ماه در نقطه اوج شرفش تشبیه کرده است که از نظر منجمان بسیار فرخنده و مسعود است:

مه اوج شرف سلطان سعید آن شاه جم حشمت
که نصرت لامع است از طالع کشور ستان او
(همان: ۱۹۴)

۶,۱,۳,۲. احتراق

در کشف اصطلاحات الفنون ذیل واژه «احتراق» چنین آمده است: «مصدر من باب الافتعال، و عند المنجمین هو جمع الشمس مع احدی الخمسه المتحیره فی درجه واحده من فلک البروج» (تهانوی، ۱۹۹۶: ۱۰۸) به این معنا که احتراق نزد منجمان اجتماع آفتاب است با یکی از خمسه متحیره در یک درجه‌ای از فلک البروج. احتراق ستاره معمولاً نحوست به همراه دارد و در ادبیات هم ستاره سوخته به معنای بدبخت است.

مشفقی در مقابل زیبایی خال مشکین بر ماه روشن روی دو ست، مجالی برای جلوه‌فروشی گل و لاله نمی‌بیند و گل را بی‌تاب و لاله را نگون‌بخت می‌داند:

تا نمودی خال مشکین از مه افروخته گل در آب و آتش است و لاله اخترسوخته

(مشفقی، بی تا: ۲۵۵)

در بیت زیر شاعر به این مضمون اشاره دارد. محک زر سنگ صرافان است که سیاه رنگ است. از نظر شاعر وقتی ستاره بخت او سوخته است، گویی طالعش محک زده شده و بدبختی و سیاه‌بختی‌اش نمایان گشته، همان‌طور که زر ناخالص از محک آزمایش روسیاه بیرون می‌آید:

چون زر عیار طالع خود بر محک زدیم روزی که سوخت کوكب بخت سیاه ما

(همان: ۲۰۴)

۷,۱,۳,۲. خسوف

خسوف در لغت به معنی فرورفتن و نقصان یافتن است و در اصطلاح نجوم عبارتست از حالتی که در آن زمین بین ماه و خورشید قرار می‌گیرد و سایه زمین بر ماه می‌افتد و آن را تاریک می‌کند که به آن ماه‌گرفتگی نیز می‌گویند.

در بیت زیر مشفقی از مضمون خسوف (ماه‌گرفتگی) استفاده کرده و رُستن موی بر صورت شاهد ماه‌رویش را به گرفتن ماه مانند کرده و نومیدانه پیش‌بینی می‌کند که در طالع زایچه سالش ماه در حالت خسوف قرار گرفته است:

ای منجم ماه من خواهد سواد خط گذاشت ماه می‌گیرد مگر در طالع امسال من

(همان: ۲۵۱)

در مثنوی گلزار ارم که بر وزن هفت‌پیکر نظامی (فاعلاتن مفاعلن فعلمن) در بحر خفیف سروده شده، شکل روایت داستان، انتخاب واژگان و شیوه فضاپردازی، کاملاً از هفت‌پیکر تأثیر پذیرفته است. ویژگی و امتیاز این مثنوی شکل خاص روایت داستان، تمثیل‌ها و شخصیت‌پردازی‌های بدیع است که به شیوه‌ای نو تقابل میان عقل و عشق را با دخالت حواس پنجگانه و اعضای بدن بیان می‌کند. در آغاز داستان در ستایش خالق بی‌چون، با ترسیم تابلوی ماه‌گرفتگی بر فراز قلّه کوه در سیاهی شب، گوشه‌ای از قدرت بی‌مانند آفریدگار را به تصویر می‌کشد:

سرکش کوه را دهی شب داج از مه منخسف اتاغۀ ساج

(همان: ۹۸)

۸,۱,۳,۲. قدر

قدر «اصطلاح نجوم ساسانی است و میزان درخشندگی ظاهری ستارگان است» (مصفی، ۱۳۸۸: ۵۸۰). اصل این اصطلاح به یونان باستان برمی‌گردد. «منجمان یونان باستان ستاره‌های مرئی را بر حسب روشنی ظاهریشان به شش گروه تقسیم می‌کردند» (دگانی، ۱۳۷۶: ۱۵). بنابراین تعریف آفتاب در رأس ستارگان قرار می‌گیرد اما در قیاس با کبریای قدر محبوب مشفقی، نگون‌بخت بی‌طالعی است که درد دل نزد هم‌سایه و هم‌خانه‌اش مسیحا می‌برد:

آفتاب از کبریای قدر او بیچاره شد
دفتر بی طالعی پیش مسیحا کرد باز
(مشفق، بی تا: ۸۳)

مشفق در بیت زیر علاوه بر اشاره به ماه و خورشید و پدیده ماه گرفتگی، به اصطلاح نجومی «قدر» اشاره دارد. در این بیت قدر ایهام دارد. هم به معنی ارزش و منزلت است و هم به معنای میزان روشنایی و درخشندگی ماه که در زمان خسوف بسیار کاهش می‌یابد:

گرفت امشب مه و در چشم مردم قدر او کم شد
به خورشید تو لاف حسن زد رسوای عالم شد
(همان: ۱۶۳)

و در این بیت هم باز از مفهوم قدر استفاده کرده و اشاره دارد که ماه وقتی در برابر صورت زیبا و درخشان همچون خورشید محبوب لاف روشنایی و درخشندگی زد عرق شرم بر پیشانی نشست:

تا به خورشید جمال خواجه لاف قدر زد
شد خط پیشانی مه پر عرق از انفعال
(همان: ۱۲)

در بیت زیر هم به مفهوم قدر اشاره شده است. هیأت هم به دو معناست و ایهام تناسب دارد: یکی خود دانش نجوم که در این بیت قریب به ذهن است و یکی به معنی ترکیب و اندام و شکل که بیشتر مد نظر شاعر است:

در هیأتش منجم گردون چو بنگرد
احکام قدرش از رصد لامکان دهد
(همان: ۵۵)

۹،۱،۳،۲. منازل قمر

روشن است که ماه دور فلک خود را در مدت حدود بیست و هشت روز طی می‌کند، پس در هر شبانه روز در حدود سیزده درجه از فلک خود را می‌پیماید. طبق آنچه در تاریخ نجوم اسلامی آمده، اعراب بیست و هشت مجموعه از ستارگان را برگزیدند تا همچون نشانه‌ای برای مسیر حرکت ماه باشند و این مجموعه‌ها را منازل قمر نامیدند (ر.ک: نالینو، ۱۳۴۸: ۴). در قرآن هم به این منازل اشاره شده است: «والقمر قدرناه منازل حتی عاد کالعرجون القديم» (یس / ۳۹). مشفق با بهره‌گیری از این مفهوم بیت زیبای زیر را در توصیف چهره معشوق و قدر و منزلت و روشنایی‌ای که چشمش به لطف دیدار یار یافته، سروده است:

ماه رخسار تو در منزل چشمم جا کرد
این گذر در قدمت روشنی‌ای پیدا کرد
(مشفق، بی تا: ۱۶۳)

۱۰،۱،۳،۲. ذنب

بنا بر آنچه در التفهیم آمده است محل تقاطع فلک مایل و فلک حامل دو نقطه است که آن‌ها را جوزهر گویند و آن یکی را که در شمال منطقه البروج می‌افتد، رأس و آن را که در جنوب افتد، ذنب خوانند (ر.ک: بیرونی، ۱۳۵۲: ۱۲۳). در بیت زیر ثریا، مجره، مه، ذنب، سها، و جوزا همگی واژه‌های نجومی هستند که شاعر با آن‌ها تشبیه‌های زیبایی خلق کرده است. مجره به معنای کهکشان است که تار کمند ممدوح بدان تشبیه شده و تیر ممدوح هم به ذنب تشبیه شده است. دیگر واژه‌ها نیز پیش‌تر توضیح داده شده‌اند:

کمندش را ثریا چین مجره تار و مه حلقه
کمانش را ذنب تیر و سها پیکان و پر جوزا
(مشفق، بی تا: ۲۳)

۱۱،۱،۳،۲. قران

«قران گرد آمدن بود و این دو ستاره را باشد آنگه بیشتر، هرگاه که به یک جای گرد آید از درازای برج ولیکن قران مطلق بر گرد آمدن زحل و مشتری افتد» (بیرونی، ۱۳۵۲: ۲۰۷) و «صاحب قران لقب نجومی است که به برخی از پادشاهان و امیران و وزرا می‌داده‌اند ... لقب پادشاهی بوده است که در قران دو سیاره مانند زحل و مشتری یا زهره و مشتری به دنیا آمده باشد» (مصطفی، ۱۳۸۸: ۴۶۵) و این چنین مولود را پادشاهی دیر ماند (لغت‌نامه: ذیل صاحب قران).
در بیت زیر مفهوم قران و صاحب قران استفاده شده است:

فلک چون قرعه می‌گردید چندین قرن تا آخر جهان‌گیری به نام این شه صاحب قران آمد
(مشفقی، بی تا: ۲۵)

۱۲،۱،۳،۲. ساعت سنجی

ساعت سنجی جهت یافتن ساعات و اوقات سعد و نحس، که عبارت است از تعیین روز و ساعت سعد برای اموری چون عقد و ازدواج، انتقال به خانه نو، سفر، بریدن و دوختن جامه و ... تعیین ستاره خداوند روز و این که مطابق علم احکام نجوم، آن روز سعد است یا نحس، همه از کارهای مهم منجمان بوده است.
مشفقی در بیت زیر با اشاره به مفهوم ساعت سنجی، برای ابراز ارادت و عشق با بزرگ‌نمایی در توصیف جلال و شکوه محبوب می‌گوید که وقتی منجم برای ساعت سنجی طالع محبوب را بررسی می‌کرده، افلاک، ساعت شنی و ستارگان ریگ‌های درون آن ساعت بوده‌اند:

منجم طالعش می‌دید و می‌سنجید ساعت را فلک‌ها شیشه و انجم در او ریگ روان آمد
(همان: ۲۵)

در این بیت هم باز به مفهوم ساعت سنجی اشاره دارد. به نظر می‌رسد که وقت و ساعت نوروز از دید شاعر زمانی فرخنده و سعد است که بهتر است به جای قال و مقال علم، صرف می‌نوشی و طرب شود:
ای منجم گفت و گوی شیشه ساعت گذار شیشه می ساعت نوروز اگر داری بیار
(همان: ۲۳۴)

سمت الرأس

در فرهنگ اصطلاحات علمی، سمت الرأس را نقطه مقابل سمت‌القدم در روی کره سماوی تعریف کرده‌اند و آن نقطه‌ای است از فلک که وقتی شخص به آسمان نگاه کند بالای سر او باشد (ر.ک: فرهنگ اصطلاحات علمی: ذیل سمت الرأس).
در بیت زیر مشفقی به مفهوم بلند شدن سایه در زمان غروب آفتاب اشاره می‌کند. وقتی خورشید دیگر در سمت الرأس چمن یعنی درست بالای آن نباشد یعنی از میانه آسمان رفته و رو به سمت غروب دارد، پس سایه کوتاه نهال هم در این وقت بلند می‌شود:

به سمت رأس چمن میل آفتاب نماند نهال کوتاه سایه بلندبالا شد
(همان: ۱۳)

۳. نتیجه‌گیری

بررسی عاشقانه‌های عبدالرحمان مشفقی نشان می‌دهد که وی به دانش نجوم تفسیری و تعاریف و احکام و نشانه‌های آن به‌خوبی آگاه است و به‌درستی و با نگاهی ظریف از مفاهیم این دانش برای خلق تصاویر شاعرانه به‌ویژه صحنه‌های سوز

و گداز عاشقانه و توصیف زیبایی و قدر و منزلت و شکوه و جلال معشوق بهره می‌برد. به نظر می‌رسد او به این دانش کهن قائل است و احکام آن را قبول دارد، چراکه در اشعارش با نگاهی انتقادی به نجوم نمی‌پردازد و مانند بسیاری شاعران دیگر آن را رد نمی‌کند. وی با تکیه و استناد به جبر فلک و سیر اختران، بار گناه عاشق‌کشی را از گردن معشوق نازنین ساقط می‌کند و هجران و فراق و خشم و عتاب معشوق را به گردش اختران و چرخ کژمدار نسبت می‌دهد. مشفق‌ی به این سنت شاعرانه به شدت پای‌بند است؛ هرآنچه نیکی و خیر است، در پیوند با معشوق می‌داند و در مقابل هر تلخ‌کامی و مصیبت و رنج و بلایی که در راه عشق متحمل می‌شود، از جانب طالع نامبارک خویش و گردش ناسازگار فلک می‌داند. نیز استفاده از واژه‌ها و مفاهیمی چون قدر، سمت‌الرأس و خسوف که در علم نجوم بیشتر کاربرد دارند تا در نجوم تفسیری، نشان می‌دهد که وی نه تنها به دانش نجوم تفسیری (آسترولوژی) آگاه بوده بلکه نجوم علمی (آسترونومی) زمان خود را نیز می‌دانسته و از آن در بیان افکار و عواطفش استفاده می‌کرده است.

منابع

- قرآن کریم (۱۳۷۶)، ترجمه الهی قمشه ای، به خط عثمان طه، تهران: هاد.
- آرام، احمد؛ نائل خانلری، پرویز و دیگران (۱۳۴۹)، فرهنگ اصطلاحات علمی، ریاضی، نجوم، فیزیک، شیمی، زمین‌شناسی، جانورشناسی، گیاه‌شناسی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، مؤسسه انتشارات فرانکلین.
- احرارف، ظاهر (۱۹۵۹)، منتخبات اشعار عبدالرحمان مشفق بخارایی، (استالین‌آباد) دوشنبه.
- بهرامیان، افسانه و همکاران (۱۴۰۰)، «بازشناخت مشفق بخارایی و ضرورت تصحیح و انتشار کلیات او، به همراه معرفی کامل‌ترین نسخه دیوان شاعر»، متن‌شناسی ادب فارسی، دوره ۱۳، شماره ۱، صص ۳۹-۵۴.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۶)، آثارالباقیه، برگردان اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، چاپ پنجم.
- (۱۳۵۲)، التفهیم، مقدمه و تعلیقات استاد جلال‌الدین همایی، تهران: چاپخانه بهمن، چاپ دوم.
- تهانوی، محمد بن علی بن علی (۱۹۹۶)، کشف اصطلاحات الفنون و العلوم، بیروت: مکتبه لبنان ناشرون.
- حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد (۱۳۷۵)، دیوان حافظ، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، تهران: خوارزمی.
- خوارزمی، ابوعبدالله محمد بن احمد (۱۳۴۷)، مفاتیح‌العلوم، برگردان حسین خدیوچم، تهران: علمی فرهنگی.
- دگانی، مایر (۱۳۷۶)، نجوم به زبان ساده، برگردان محمدرضا خواجه‌پور، تهران: گیتاشناسی، چاپ هفتم.
- دهاتی، عبدالسلام (۱۹۵۸)، لطیفه‌های تاجیکی، استالین‌آباد: نشریات دولتی تاجیکستان.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران، چاپ دوم.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۷۳)، تاریخ ادبیات در ایران، جلد پنجم، تهران: فردوس، چاپ نهم.
- گنابادی، ملّا مظفر (۱۳۳۸)، شرح بیست باب در معرفت تقویم، تهران: چاپ سنگی.
- مشفق بخارایی، عبدالرحمان (بی‌تا)، کلیات دیوان اشعار، نسخه دست‌نویس شماره ۲۳۹، گنجینه دست‌خط‌های فرهنگستان تاجیکستان.
- مصفی، ابوالفضل (۱۳۸۸)، فرهنگ اصطلاحات نجومی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ چهارم.
- نالیانو، کارلو آلفونسو (۱۳۴۸)، تاریخ نجوم اسلامی، برگردان احمد آرام، تهران: کانون نشر و پژوهش‌های اسلامی.
- نثاری بخاری، حسن، (۱۳۷۷)، مذکر احباب، مقدمه و تصحیح و تعلیقات نجیب مایل هروی، تهران: مرکز.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی (۱۳۳۱)، **چهار مقاله**، به اهتمام و تصحیح مرحوم محمد قزوینی، به کوشش محمد معین، تهران: ارمغان.

References:

The holy Quran

Ahrarev, Zaher (1959) **The selection of Mushfeqi's poetries**, Stalinabad: Tajikistan Government Publications.

Al-Biruni, Abu-Reihan Muhammad (2007) **Asar Al-baghia**, Edited by Akbar Danaseresht, fifth edition, Tehran: Amirkabir.

----- (1973) **Attafhim**, Edited by Jalal-addin Humaei, second edition, Tehran: Bahman.

Alfonso Nallino, Carlo (1969) **ILM-al-falak** (The history of Islamic Astrology), translated by Ahmad Aram: Islamic Research Publishing Center.

Al-kharazmi, Abu Abdullah (1968) **Mafatih-al-Olum**, translated by Hussen Khadiv Jam. Tehran: Elmi-Farhangi.

Bahramian, Afsaneh. Nourian, mehdi. Chatraee, Mehrdad (2021) The need to recognize Mushfeqi Bukharaei and Necessity of editing and publishing his divan with an introduction of the faithful manuscript of the Divan, and an expression of its content Textual criticism of Persian literature, volume 13, Issue 1, Serial Number 49, Spring 2021, pages 39-54.

Degani, Meyer (1997) **Astronomy in simple language**, translated by Muhammad-Reza Khajepoor, Seventh edition, Tehran: Gitashenasi.

Dehati, Abdussalam (1958). **The Tajik jokes**, Stalinabad: Tajikistan Government Publications.

Dekhoda, Ali-Akbar (1998) **Dictionary**, supervised by Muhammad Moein and Jafar Shahidi, Tehran: university of Tehran.

Dictionary of Scientific terms (1970) Tehran: Iranian Culture Organization

Gonabadi, Mullah Muzaffar (1859) **Explanation of the twenty chapters in the knowledge of the calendar**. Tehran: lithograph.

Hafiz, Shamsuddin-Muhammad (1996) **Divan**, Edited by Parviz Natel Khanlari, Tehran: Kharazmi.

Mosaffa, Abu-al-fazl (2009) **Dictionary of Astrological Terms**, fourth edition, Tehran: Institute of Humanities and Cultural Studies.

Mushfeqi Bukharaei, Abdurrahman, Manuscript no. 239, academy of science republic of Tajikistan

Nesari, Seyyed Hassan (1998). **Mozakker-e-Ahbab**, edited by Najib Mayel Heravi, Tehran: sadi.

Nizami Arooz Samarqandi (1952) **Four article**, edited by Allama Muhammad Qazvini, Tehran: Armaqan.

Safa, Zabihullah (1994) **The History of Literature in Iran**, volume 5, ninth edition, Tehran: Ferdaws.

Tahanavi, Muhammad- bin-Ali (1996) **Encyclopedia of the terminology of arts and sciences**, Beirut: Lebanon publication